

کشف روابط مفهومی «غابرین» در قرآن

(با رویکرد بررسی همنشین‌های درون آیه‌ای و درون سوره‌ای)*

مهدی عبادی (نویسنده مسئول)**

محمد مختاری***

حامد مصطفوی فرد****

چکیده

رویکرد همزمانی معناشناسی، تلاشی در جهت بازنمایی مفاهیم قرآنی است، زیرا واژگان در قرآن معنای حقیقی خود را از مجموع ارتباطات بینامتنی به صورت شبکه‌ی معنایی آشکار می‌نمایند. نوشتار حاضر که با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی، تحلیلی به رشته تحریر درآمده، در پی آن است که نخست به بررسی ریشه‌ای ماده «غبر» در قرآن بپردازد، سپس مفاهیم همنشین واژه «غابرین» مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. بر اینداده‌های قرآنی نشان داد که ریشه‌هایی همچون «نجات»، «عجز»، «قَدِر»، «ضاق»، «خوف» و «حزن»، همنشین‌های درون آیه‌ای با واژه «غابرین» هستند. واژگان همنشین مرتبط با واژه غابرین با رویکرد درون سوره‌ای شامل ریشه‌هایی همچون «غوی»، «کبر»، «ظلم»، «ضَلَّ»، «سوء»، «فتن»، «قعد» و «زین» می‌باشند. به نظر می‌رسد صرف معادل‌هایی همچون «باقی ماندگان»، «جاماندگان» و «بازماندگان» که عموماً در ترجمه‌ها بدانها اشاره شده است در جایگزینی «غابرین» کافی نباشد و بهتر است معادل «بدنامان» را به جای آن قرار داد، تا تمام توصیف‌ها و مصادیق ناپسند را که در روابط مفهومی غابرین وجود دارند در برگیرد. همچنین معنای برجای ماندن اثر که در ریشه «غبر» وجود دارد، با برجای ماندن نام بد که اثر منفی افعال و رفتار ناپسند قوم لوط بود تا همیشه تاریخ بر ایشان جاودان بماند.

کلید واژه‌ها: غابرین، غاوین، ظالمین، مستکبرین، همنشین، روابط مفهومی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱/۲۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۵/۲ - سطح مقاله: علمی، پژوهشی.

** استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی شاهرود، شاهرود، ایران/

ebadi@shmu.ac.ir

*** دانش آموخته سطح ۳ تفسیر و علوم قرآن، مدرسه تخصصی قرآن و عترت، حوزه علمیه خراسان/

mohammad_6120@yahoo.com

**** استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان، کرمان،

h.mostafavifard@vru.ac.ir / ایران

یکی از مهم‌ترین مراحل اولیه درک آیات قرآن، شناخت مفاهیم واژگان این کتاب مقدس است. از دیرباز تاکنون کتب لغت متعددی نگاشته شده و به بررسی معانی حقیقی واژگان پرداخته‌اند. در معناشناسی نوین برای کشف مؤلفه‌های معنایی یک واژه، ضمن مراجعه به کتب لغت که از ضروریات است، باید با استفاده از کلماتی که در مجاورت واژه مورد بحث هستند یا واژگان متقابل یا واژگان قریب‌المعنا به اصل معنایی واژگان دست یافت، لذا در پژوهش حاضر با استفاده از این روش معناشناسی به بررسی معنای دقیق و قرآنی پرداخته شده است. البته در این نوشتار با افقی بازتر به مقوله واژگان هم‌نشین نظر شده است؛ به این معنا که در دو مرحله نگاه درون آیه‌ای و درون سوره‌ای تلاش شده است تا به بررسی معناشناسی واژه «غابرین» و کشف روابط مفهومی آن در قرآن کریم دست یابیم.

سؤال اصلی که تحقیق حاضر در پی پاسخ به آن است، این است که واژه «غابرین» در قرآن چه معنای پایه یا نسبی دارد؟ برای پاسخ به این سؤال اصلی، پاسخگویی به سؤالات فرعی لازم است:

۱. واژه غابرین با قید توصیف مفهومی یا تبیین مصداقی در هر آیه یا سوره با چه واژگانی هم‌نشین شده است؟

۲. با توجه به کاربرد خاص غابرین در قرآن که تنها برای قوم لوط استفاده شده است، شناخت این واژگان چطور به فهم دایره معنایی آن و کشف روابط مفهومی واژه کمک خواهد کرد؟

تحقیقات بسیاری در زمینه معناشناسی بر اساس روابط هم‌نشین، جانشین و متقابل معنایی انجام شده است، اما در رابطه با کلمه «غابرین» تا آنجا که نگارنده یافته است، تحقیقی که از منظر معناشناسی نوین و از طریق بررسی مؤلفه‌های

معنایی، خصوصاً بررسی واژگان همنشین با رویکرد درون‌آیه‌ای و درون‌سوره‌ای به کشف روابط مفهومی واژه غابریں در قرآن کریم پرداخته شده باشد، وجود ندارد. گفتارهای اصلی که در این تحقیق بدان‌ها پرداخته شده عبارت‌اند از: مفهوم شناسی لغوی و اصطلاحی غابریں، ذکر کاربردهای قرآنی واژه غابریں در قرآن کریم، بررسی همنشین‌های واژه غابریں با رویکرد درون‌آیه‌ای و در نهایت بررسی همنشین‌های واژه غابریں با رویکرد درون‌سوره‌ای.

۱. مفهوم‌شناسی واژه «غابریں»

ماده «غبر» در قرآن کریم فقط هشت بار آمده است. در مورد مفهوم این ریشه برخی بر این باورند که در اصل بر دو معنای متغایر دلالت دارد؛ یکی باقی ماندن (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳/۵)، و دیگری رنگ تیره (بستانی، ۱۳۷۵: ۶۳۶)؛ و «غبار» را هم به خاطر رنگ تیره‌اش غبار نامیده‌اند. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴/۴۰۸) اما بسیاری از اهل لغت، معنای اصلی این ماده را همان معنای اول می‌دانند و گفته‌اند وجه تسمیه «غبار» هم آن است که بعد از برخاستن گرد و خاک، بر روی اشیاء باقی می‌ماند؛ و به مناسبت رنگ تیره آن، برای اشاره به رنگ تیره هم به کار رفته است. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۶۰۱؛ مصطفوی، ۱۴۰۲: ۱۹۰/۷)

همچنین «غابریں» از «غبر» به معنای «رفتن» و «ماندن» هم آمده که مبتنی بر این دیدگاه از واژگان اضداد به شمار می‌رود. (جوهری، ۱۴۰۷: ۲/۷۶۵؛ قرشی، ۱۳۰۹: ۴/۷۷) صاحب «اقراب الموارد» نیز می‌گوید: غبر غبوراً؛ مکث و بقی- ذهب و مضی. همچنین به باقیمانده خاک غبار گویند (شرتونی، ۱۴۰۳: ۳/۸۷) بدین ترتیب معنای اصلی این ماده آن چیزی است که بعد از گذشتن و رفتن چیزهایی که همراهش است، برجای می‌ماند (راغب اصفهانی، همان) و بدین ترتیب، تفاوتش با کلماتی مانند «بقاء» و «مکث» (درنگ کردن) این است که دو

شرط دارد؛ یکی اینکه از جمله و در زمره امور دیگری بوده باشد، و دوم اینکه از آن امور همراه خود بازمانده و جدا شده باشد. (مصطفوی، همان) مثلاً هرگاه جمعیتی از نقطه‌ای حرکت کند و کسی جا بماند به او «غابر» می‌گویند و نیز به همین جهت باقی مانده خاک را «غبار» و باقی مانده شیر در پستان را «غبره» (بر وزن لقمه) گفته‌اند. (شریعتمداری، ۱۳۸۷: ۳/ ۲۹۰) به تعبیر برخی دیگر، «الغابر» به معنای برجای مانده و درنگ کننده و گاهی در مورد کسی به کار می‌رود که از دنیا رفته و درگذشته است (مغنیه، ۱۴۲۴: ۳/ ۳۵۳) و نیز «غابر» به معنای کسی است که همراهانش بروند و او بماند. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴/ ۲۲۳) و به تعبیر دیگر غابرین به معنای وامانده و بازپس مانده است. (جعفری، ۱۳۷۶: ۶/ ۵۷)

«غَبْرَةٌ» از غُبار گرفته شده، به معنای غباری است که بر روی چیزی نشسته باشد و یا به معنای چیزی است که به رنگ غبار (رنگ تیره) در آمده باشد، و در آیه «وَأُجُوهٌ يُؤْمِنُ عَلَیْهَا غَبْرَةٌ» (عبس: ۴۰)، برخی آن را کنایه از اینکه از شدت غم، رنگ رخسارشان تغییر کرده، دانسته، و آن را شبیه آیه «ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا» (نحل: ۵۸) قلمداد کرده‌اند. (راغب اصفهانی، همان)

برخی آن را همان باقی ماندن غبار بر رخسار آنان دانسته‌اند که منظور غبار تعلقات مادی و دنیوی است که باطنش در قیامت مجسم گردیده است؛ و این معنا مناسبت دارد با محجوب و ظلمانی بودن رخساره آنان؛ و تقابل آن با آیه «وَأُجُوهٌ يُؤْمِنُ مُسْفِرَةٌ» (عبس: ۳۸) را مؤید این معنا دانسته‌اند. (مصطفوی، همان)

به‌رغم اینکه «إمرأة» به معنای «زن» است، اما در آیه «فَأَنْجَبْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» (اعراف: ۸۳) تعبیر «الغابرات» به کار نرفته است. در پاسخ چند وجه بیان شده است؛ برخی گفته‌اند چون آیه اشاره به باقی ماندن او در میان مردان قوم لوط است که به عذاب گرفتار شدند (یعنی او از زمره آن مردان باقی مانده بود) و می‌تواند مذکر بودن تعبیر «الغابرین» از این باب باشد که کل قوم لوط (اعم از زن و

مرد) در عذاب ماندند، چرا که برای اشاره به جماعتی که اعم از زن و مرد هستند، سیغه جمع مذکر به کار می‌رود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴/۶۸۴)

۲. کاربردهای واژه «غابریین» در قرآن

واژه غابریین در شش سوره، هفت مرتبه به کار رفته است که همه این استعمالات مربوط به قوم لوط می‌باشد. همچنین تمام کاربردهای این کلمه، پس از استثناء همسر حضرت لوط علیه السلام از قوش بیان شده است:

۱. «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ». (اعراف: ۸۳)
۲. «إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنْجُوهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ». (حجر: ۶۰-۵۹)
۳. «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ». (شعراء: ۱۷۱)
۴. «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا مِمَّنَ الْغَابِرِينَ». (نمل: ۵۷)
۵. «قَالَ إِنْ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ». (عنكبوت: ۳۲)
۶. «وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ». (عنكبوت: ۳۳)
۷. «إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ». (صافات: ۱۳۵)

۳. مؤلفه‌های معنایی (روابط همنشینی)

از مهم‌ترین رویکردهای تحویل و توصیف مفاهیم کلمات، بررسی مجموعه‌ای از مؤلفه‌های معنایی واژگان است. این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از: «خصوصیاتی که معنای کلمات را تشکیل داده و جنبه‌های اشتراک و تمایز را تبیین می‌کند». (صفوی،

این ویژگی‌ها به دو صورت لازم و کافی خود را نشان می‌دهند. چنانچه منجر به فهم واژه شود، شرط لازم خواهد بود و اگر سبب روشن شدن وجه افتراق مفهومی از سایر مفاهیم شود، شرط کافی قلمداد خواهد شد. (پالمر، ۱۳۹۱: ۱۴۷)

بررسی مفهوم «طاقت» در ارتباط با سایر مفاهیم نزدیک به آن و نیز مفاهیم متقابل آن، تکمیل‌کننده حقیقت معنایی واژه در بافت قرآنی خواهد بود. برای اینکه عناصر مفهومی این واژه را، با مفاهیمی که به شکلی با آن ارتباط دارند بررسی نماییم، از روش تحلیل مفهومی استفاده خواهیم کرد.

بنابراین آنچه پس از تحلیل مفهومی واژه مورد نظر تبیین می‌گردد، باید ضمن برخوردار بودن از غنای کافی برای روشنگری، پیچیدگی مفهوم را نیز معلوم کند. از این رو، برای رسیدن به مقصود پروردگار، علاوه بر دقت نظر در معنای وضعی و کاربردی الفاظ در زبان عربی، باید به ادبیات خاص قرآنی نیز توجه نمود. دامنه فرهنگ لغت و واژه‌گزینی می‌تواند یکی از ارکان مهم در مبحث معناشناسی باشد، همچنان که توجه به مصادیق و نیز سیاق آیات، دریچه‌ای برای راهیابی به فرهنگ و ادبیات قرآن کریم است. از جمله مهم‌ترین روابط مفهومی در سطح واژگان، هم‌معنایی، تقابل معنایی، روابط هم‌نشینی و جانشینی است که در تحلیل معنایی واژه «غابرین» در قرآن کریم نیز کاربرد دارد.

«سوسور» انواع رابطه‌های ساختاری را بر دو نوع تقسیم کرده است و آن دو را رابطه هم‌نشینی و رابطه جانشینی نامیده است. رابطه هم‌نشینی میان واحدهایی برقرار می‌شود که همگی به شکل مستقیم در یک ساخت حاضرند؛ به عبارت دیگر، یعنی پیوندهایی حاضر در بین واژگان؛ و لذا پیوند هم‌نشینی، پیوندی است که میان واژگان مختلف در یک زنجیره گفتاری مشاهده می‌شود. (فکوهی، ۱۳۸۶: ۱۸۶)

احمدی، ۱۳۸۲: ۱۰۰)

بنابراین رابطه همنشینی میان واحدهایی برقرار می‌شود که همگی به طور مستقیم مجموعه‌ای کلی از الگوهای معنادار توصیف می‌کنند.

در رابطه با «غابرین» می‌توان با معنانشناسی و تشخیص الفاظی که در مجاورت درون آیه‌ای یا هسته معنایی درون‌سوره‌ای همنشین آن شده‌اند به کشف روابط مفهومی این واژه پرداخت. با نظر به دیدگاه همنشین‌های درون‌سوره‌ای با واژه «غابرین» می‌توان همنشین‌های زیادی برای آن پیدا نمود، اما کشف و تبیین واژگان همنشین اصلی که دارای قرابت معنایی یا ارتباط مصداقی با واژه مورد بحث خواهند بود اهمیت بیشتری دارد؛ که در ادامه به تبیین این واژگان می‌پردازیم.

۳. ۱. کلمات همنشین با واژه «غابرین» (بررسی درون آیه‌ای)

۳. ۱. ۱. ریشه «نجا»

«نجاه» مصدر فعل «نجا»، «ینجو» می‌باشد و اصل آن دلالت بر انفصال از شیء و جدا شدن دارد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ۷۹۲) معنای غالب استعمال این واژه در مفهوم ضدّ هلاکت و نابود شدن و همچنین به معنای خلاص شدن، رهایی پیدا کردن و سالم ماندن از آن چیزی است که ناخوشایند و ناپسند باشد. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۶۸/۶؛ ابن منظور ۱۴۱۴: ۳۰۵/۱۵)

لغت‌شناسان معانی دیگری همچون «نجوی» (سخن درگوشی)، «مکان مرتفع»، «ابر باران‌زا»، «پیشی گرفتن» و «قضای حاجت» بر آن افزوده‌اند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ۷۹۳؛ جوهری، بی‌تا: ۲۵۰۲/۶؛ فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۶۸/۶؛ مصطفوی، ۱۴۱۶: ۴۷/۱۲) واژه نجات و مشتقات آن با ساختارهای گوناگون مصدری، فعلی و اسم فاعلی، ۸۹ بار در قرآن کریم به‌کار رفته است.

در تمام کاربردهای این واژه، سه مفهوم قابل مشاهده است:

- نجوی، راز گفتن یا سخن درگوشی: «فَلَمَّا اسْتَيْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا...» (یوسف، ۸۰)؛

- پرتاب کردن به مکان مرتفع: «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكِ بِبَدَنِكَ...» (یونس: ۹۲)؛

- رهایی و خلاص «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ...» (اعراف: ۸۳؛ مریم: ۷۲؛ عنکبوت: ۳۳) مفهوم سوم، یعنی خلاص شدن و رهایی، در آیات گوناگون قرآنی مصادیق و وابسته‌های متنوع دارد و عمدتاً در دو وادی دنیا و آخرت قابل تفکیک است. در تمام هفت کاربرد واژه «غابرین» در قرآن کریم، ماده نجی با آن هم‌نشین شده است که اشاره به نجات حضرت لوط علیه السلام و پیروانش از عذاب مرگبار دارد. با توجه به تبیین مفهوم لغوی نجات، در مقابل نجات یافتگان که حضرت لوط و اهلس می‌باشند، قوم لوط را که همسر او نیز از آنان می‌باشد، با واژه «غابرین» معرفی می‌کند که ضمن هم‌نشینی با «نجات»، مفهوم متقابل آن را می‌رساند.

۳. ۱. ۲. ریشه «عجز»

خداوند در آیه ۱۷۱ سوره شعراء می‌فرماید: «فَنَجِّينَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ». همچنین در آیه ۱۳۵ سوره صافات می‌فرماید: «إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ». (صافات: ۱۳۵).

واژه «غابرین» در این دو آیه با عجزاً هم‌نشین شده است. واژه «عجزه» از ماده «عجز» است. اصل این کلمه به معنای دنباله و مؤخر یک چیز و جمع آن اعجاز است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۱۵/۱)

دیدگاه‌های لغت‌شناسان راجع به واژه اعجاز تقریباً با یکدیگر متحد است. راغب اصفهانی در تبیین مفهوم اعجاز می‌گوید: «ریشه و اصل واژه معجزه تأخر از چیزی و وقوع آن به دنبال امری است، ولی در عرف به معنای قصور و ناتوانی از انجام کار، متداول گردیده است». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۴: ۲۶۶)

همچنین بیان شده، معجزه از ریشه‌ی عَجَز به معنی، اصل و پایه‌ی یک شیء است. (ابن فارس، بی‌تا: ۴ / ۲۳۴) عَجَز: (بر وزن فِلس) به معنای ناتوانی است. عَجَزَ عَنْهُ عَجْزًا: ضَعَفَ عَنْهُ أَي لَمْ يَقْتَدِرْ عَلَيْهِ؛ «یا وَیَلَّتْیَ أُعْجِزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ». (مائده: ۳۱) (قرشی، ۱۳۷۱: ۴ / ۲۹۳)

مصطفوی معتقد است معنای «عَجَز و عَجْز» مشترک می‌باشند. او اصل ماده «عجز» را دقیقاً نقطه مقابل واژه قدرت گرفته است. همچنین درجات و مراتبی برای عجز قائل شده و تمامی مشتقات این ماده را به همین اصل لغوی باز می‌گرداند. (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۸ / ۳۸). بنابراین می‌توان چنین گفت که از حیث لغت، اعجاز به معنای ناتوان کردن و معجزه به معنای ناتوانی است.

همچنین از دقت در معانی گفته شده استفاده می‌شود که اصل ریشه عجز به معنای ضعف و ناتوانی است. (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۱: ۵۸) و سبب از نابود شدن یک شیء و کوتاهی کردن در کسب آن، از ضعف و ناتوانی نسبت به آن نشئت می‌گیرد. به بیان دیگر، تأخیر نمودن در تحصیل چیزی، به علت ضعف بوده و مفهوم از دست رفتن برای ریشه عجز لازم معنا است نه اصل معنا. به همین سبب است که معنای از دست رفتن را درباره اعجاز بیان کرده‌اند. (ازهری، ۱۳۸۴: ۱ / ۲۲۰)

با توجه به تبیین اصل معنایی در حقیقت ریشه عجز که بیانگر مفهوم ناتوانی است، از همنشینی ماده عجز با کلمه غابریں می‌توان به ناتوانی غابریں (قوم لوط) در مقابل سرکوب خواهش‌های نفسانی و همین‌طور عجز و ضعفشان در دفع عذاب الهی پی‌برد.

۳. ۱. ۳. ریشه «قدر»

در دو آیه «إِلَّا أَمْرَاتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ» (حجر: ۶۰) و «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أَمْرَاتَهُ قَدَرْنَا مِنْ الْغَابِرِينَ» (نمل: ۵۷)، واژه «قدرنا» که از ریشه قدر است با

«غابرین» همنشین شده که حکایت از ارتباط معنایی میان این دو کلمه دارد. صاحب مجمع البحرین می‌گوید: قَدَرَ یا قَدَرَ با رزق به معنای تنگ نمودن یا سخت گرفتن است. (طریحی، ۱۳۷۵: ۴۴۷/۳) یعنی رزق کم شد، که اثر آن سختی است.

موید این معنا در آیه ۸۷ سوره انبیاء آمده است؛ «وَدَا الثُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ». کسی که معتقد باشد حضرت یونس علیه السلام گمان کرد خداوند قادر نبوده کافر شده است، زیرا کسی که چنین گمانی به خدا ببرد قطعاً غیر مؤمن است، درحالی‌که یونس رسول خدا بود و چنین ظنی از او جایز نبوده و با مقام عصمت انبیاء ناسازگار است، پس معنای «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» چنین است که او گمان کرد ما او را در تنگنا قرار نخواهیم داد و شرایط را بر او سخت نخواهیم کرد، اما خدا او را در شدیدترین مضیقه قرار داد و او از این گمان خود پشیمان شد. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۷۷/۵)

در توضیح دیگری آمده است، قَدَرَ رزقه یا قَدَرَ یعنی بر او تنگ گرفت به خلاف وقتی که بی حساب عطا می‌کرد، و این معنا به صورت استقلالی در این ماده وجود ندارد، بلکه یکی از لوازم و آثار اختیار تامّ که در ماده قَدَرَ وجود دارد توانایی تنگ گرفتن یا به مشقّت انداختن است که خداوند این کار را می‌تواند انجام دهد. (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۲۰۸/۹)

شاهد دیگر بر کاربرد این واژه در معنای ذکرشده، آیه «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» (فجر: ۱۶) است که از کسانی یاد می‌کند هنگامی که خداوند برای امتحان، روزی‌شان را بر ایشان تنگ می‌گیرد، مأیوس می‌شود و می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است! بنا بر اینکه اصل معنای قدر را تنگ گرفتن به صورت مطلق و سخت گرفتن شرایط بدانیم که نتیجه آن به مشقّت افتادن است،

غابریین به مرحله‌ای رسیدند که عذاب به صورت ناگهانی و صبحگاهان آنچنان بر ایشان اوضاع را تنگ کرده که با قرارگیری در مشقت زیاد، توان هیچ‌گونه رهایی از آن را نداشتند.

۳. ۱. ۴. ریشه «ضیق»

در آیه «وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أَمْرًا تَكُنْتُمْ مِنَ الْغَابِرِينَ» (عنکبوت: ۳۳)، سه واژه «ضیق»، «خوف» و «حزن» همنشین غابریین شده‌اند که به تبیین معنای این سه واژه می‌پردازیم.

قرشی می‌گوید: «ضیق به معنای تنگی است و ضد آن وسعت و گشادگی است». (قرشی، : ۴ / ۲۰۴) همچنین در تقابل معنای ضیق صدر و شرح صدر، راغب این طور بیان می‌کند که عموماً ضیق صدر نقطه مقابل شرح صدر قرار دارد و اثراتی از قبیل ضعف عزت نفس، پایین آمدن ظرفیت وجودی انسان، تحیر در تصمیم، زود عصبانی شدن، پیداکردن صفت بخل و درماندگی در کار را در پی دارد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۴: ۵۱۴)

در آیاتی به معنای تنگی و ضد وسع در مفهوم «ضاق» اشاره شده است؛ «وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ» (توبه: ۲۵) زمین با آن وسعت بر شما تنگ گردید. «وَضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا» (هود، ۷۷) یعنی در کارشان فرو ماند چنان که در «ذرع» گذشت. «وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَصْحَابَ الْمَدْيَنَ كِلَابًا وَيَصِيفُ كِلَابٌ صِدْرَهُمْ صَدْرًا يُضِيقُ صَدْرَهُمْ كَمَا يُضِيقُونَ» (حجر: ۹۷)، ضیق: تنگ. «يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا» (انعام: ۱۲۵)، یعنی سینه او را سخت تنگ می‌کند. حرج تأکید ضیق است. همچنین واژه ضائق نیز به معنی تنگ است. آنجا که خداوند در سوره هود می‌فرماید: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ». (هود، ۱۲)

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید: هر کس سینه‌اش تنگ شود؛ برای ادای حق صبر نمی‌کند. (کراجکی، بی‌تا: ۲۷۸) همچنین بیان شده است: «در مضیقه بودن به معنای قرار گرفتن در حرج است مانند حالت فقر و بدحالی ناشی از مرض، مصیبت و...» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۰۸/۱۰) به طوری که زمینه خروج از آن به سختی فراهم است. (طریحی، ۱۳۶۲: ۲۰۳/۵) به خلاف حالت وسعت که انسان دستش باز بوده و می‌تواند متناسب با شرایط هر اقدامی را انجام دهد. بنابراین از همنشینی ریشه «ضاق» که به معنای مطلق تنگی و سختی می‌باشد، ارتباطی با غابرین درک می‌شود. از جمله اینکه قوم لوط با ترک ازدواج و ارتباط با همجنس خود را از داشتن فرزند و توالی نسل محروم کرده و از این جهت خود را در مضیقه قرار دادند، همچنین عاقبت غابرین، توأم با عذاب الهی بود که حقیقتاً در تنگنا قرار گرفته و نزول عذاب زمینه هلاکت و نابودی ایشان فراهم گشت.

۳. ۱. ۵. ریشه «خوف»

صاحب «لسان العرب» و ابن فارس تنها معنای فزع را در معنای خوف نام می‌برند. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹۹/۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲/۲۳۰) برخی خوف را ضدّ امن معنا کرده (ابن درید، ۱۹۹۸م: ۶۱۷/۱) و طبق بیانی دیگر، اصل معنایی در ماده خوف عبارت است از توقع داشتن ضرری مشکوک که شخص احتمال وقوع آن را در آینده داده و نسبت به وقوع ضرر یا خطر ظنّ دارد. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۳۰۳) بنابراین کسی را که در مسئله‌ای یقین به ضرر دارد خائف نمی‌گویند. (عسکری، ۱۹۹۸م: ۲۳۵)

برخی نیز در معنای خوف، علاوه بر انتظار ضرر یا خطر داشتن، نگرانی از جهت از دست رفتن امر محبوبی را نیز از مفاهیم خوف می‌دانند. (موسی، ۱۴۱۰: ۱/۱۶۸)

مصطفوی در تبیین ماده «خوف» می‌گوید: خوف همان حالت غم و ناراحتی است که به سبب انتظار کشیدن امر مکروه، بر انسان عارض می‌شود. (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۱۴۵/۳)

همان طور که مطرح شد، در آیه ۳۳ سوره عنکبوت واژه «غابرین» با «خوف» هم‌نشین شده‌اند. با توجه به معانی مطرح شده ذیل ماده خوف، غابرین که بیان باشند از قوم حضرت لوط، هنگام مشاهده عذاب با حالاتی همچون، احساس نا امنی، ترس از ضرر و آسیب، از دست دادن امری محبوب، ایجاد حالت غم و ناراحتی در دنیا یا آخرت مواجه گردیدند. از این نظر، علاوه بر هم‌نشینی این دو کلمه، مفاهیم هر دو در زمانی دور یا نزدیک برای کسی که از باقی ماندگان در عذاب (غابرین) باشد محقق خواهد شد.

۳. ۱. ۶. ریشه «حزن»

صاحب «مجمع البحرین» معتقد است؛ «حُزن و حَزَن در لغت به معنای زمین سخت، سفت و ناهموار است. همچنین گفته شده به معنای سختی و خشونت است که در نفس پدید آید و به این اعتبار به معنای هم و غم و اندوه شدید است». (طریحی، ۱۳۶۲: ۶/۲۳۱) که بر اثر اتفاق افتادن امری ناخوشایند و ناپسند یا فقدان و از دست رفتن امری مطلوب و خوشایند حاصل می‌شود. (جرجانی، ۱۳۱۴: ۱۰/۱۰۰) قرشی نیز می‌گوید: حزن در لغت به معنای غم و اندوه است (قرشی، ۱۳۵۴: ۲/۲۲) و در فرهنگ لغت «عمید» نیز حزن به معنای اندوه و دل‌تنگی آمده است. (عمید، ۱۳۵۸: ۵۰۱)

راغب اصفهانی تا حدی مانند طریحی معتقد است که حزن در اصل به معنای زمین سخت است و با توجه به اینکه غم و اندوه نوعی سختی و گرفتگی درونی است، بدان حزن می‌گویند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۴: ۱۱۴) مرحوم نراقی در معنای

حزن می‌گوید: «حزن عبارت است از حسرت و ناراحتی برای از دست دادن محبوب یا از دست رفتن مطلوب» (نراقی، ۱۳۹۴: ۳/۲۱۳)

در اصطلاح عرفانی نیز حزن، حالت قبضی است که قلب سالکان را از پراکنده شدن در وادی غفلت باز می‌دارد. (انصاری، ۱۴۰۸: ۴۸؛ قشیری، ۱۴۰۸: ۱/۱۳۸) همچنین گفته شده که حزن، اندوه و تأسف قلب برای چیزی است که از میان رفته یا بازگرداندنش غیر ممکن است. (اسنوی، ۱۳۱۰: ۲/۱۹۸)

با توجه به همنشینی ماده حزن با واژه غابرین و با نظر به معنای حزن که همان حالت غم و اندوه برای از دست دادن محبوب یا مطلوب است، ارتباط کاربرد این واژه در آیه شریفه با غابرین مکشوف است، زیرا غابرین به هنگام مشاهده عذاب الهی، به این علت که فرصت تبعیت از پیامبر الهی و نجات از عذاب راضی‌گرددند، سراسر اندوه، حسرت و حزن شدند.

۳.۲. کلمات همنشین با واژه «غابرین» (بررسی درون سوره‌ای)

در این بخش با افقی بازتر واژگان همنشین و مرتبط با واژه غابرین با رویکرد درون‌سوره‌ای مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت که شامل ریشه‌هایی همچون «غوی»، «کبر»، «ظلم»، «ضلل»، «سوء»، «فتن»، «قعد» و «زین» می‌باشد.

۱. سوره اعراف؛ در آیه ۸۳ سوره اعراف خداوند می‌فرماید: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ»؛ از جمله کلماتی که با واژه غابرین در سیاق سوره اعراف همنشین این کلمه قرار گرفته‌اند عبارت‌اند از:

- ماده غوی در آیه ۱۶؛
- ماده جرم در آیات ۴۰، ۸۴، ۱۳۳؛
- ماده کبر در آیات ۱۳، ۳۶، ۴۰، ۴۸، ۷۵، ۷۶، ۸۸، ۱۳۳، ۱۴۶ و ۲۰۶؛

- ماده ظلم در آیات ۵، ۹، ۱۹، ۲۳، ۳۷، ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۱۰۳، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۵ و ۱۷۷؛

- ماده ضلّ در آیات ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۳، ۶۰، ۶۱، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۷۹ و ۱۸۶؛

- ماده سوء در آیات ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۷۳، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۶۷ و ۱۸۸؛

- ماده فتن در آیات ۲۷ و ۱۵۵؛

- ماده قعد در آیات ۱۶ و ۸۶؛

- ماده زین در آیات ۸، ۹، ۳۱ و ۳۲.

۲. سوره حجر؛ در آیه ۶۰ سوره حجر می‌فرماید: «إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنِّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ»؛ کلماتی که با واژه غابریں در سوره حجر هم‌نشین شده‌اند:

- ماده غوی در آیه ۳۹؛

- ماده جرم در آیات ۱۲ و ۵۸؛

- ماده ظلم در آیه ۷۸؛

- ماده زین در آیات ۱۶ و ۳۹.

۳. سوره شعراء؛ در آیه ۱۷۱ سوره شعراء می‌فرماید: «فَنَجِّنَا وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ»؛ کلماتی که با واژه غابریں در سوره شعراء، هم‌نشین شده‌اند:

- ماده ظلم در آیات ۱۰، ۲۰۹ و ۲۲۷؛

- ماده ضلّ در آیات ۹۷ و ۹۹؛

- ماده سوء در آیه ۱۵۶.

۴. سوره نمل؛ در آیه ۵۷ سوره نمل می‌فرماید: «فَأَنجِنَا وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا مِنَّا مِنَ الْغَابِرِينَ»؛ از جمله کلماتی که با واژه غابریں در سیاق سوره نمل هم‌نشین شده‌اند:

- ماده ظلم در آیات ۱۱، ۱۴، ۴۴، ۵۲، ۶۳ و ۸۵؛

ماده ضلّ در آیات ۱۵، ۱۶، ۴۰، ۷۳، ۸۱ و ۹۲؛

- ماده سوء در آیات ۵، ۱۱، ۱۲ و ۶۲؛

- ماده فتن در آیه ۴۷؛

- ماده زین در آیات ۴ و ۲۴.

۵. سوره عنکبوت؛ در آیه ۳۲ و ۳۳ سوره عنکبوت می فرماید: «قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ* وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءً بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ»؛ کلماتی که با واژه غابرين در سوره عنکبوت هم‌نشین شده‌اند:

- ماده کبر در آیات ۳۹ و ۴۵؛

- ماده ظلم در آیات ۱۴، ۳۱، ۴۰، ۴۶، ۴۹ و ۶۸؛

- ماده فتن در آیات ۲، ۳ و ۱۰؛

- ماده زین در آیات ۷، ۲۲ و ۳۸.

۶. سوره صافات؛ در آیه ۱۳۵ سوره صافات می فرماید: «إِذْ نَجَّيْنَا وَاهِلَهُ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ» کلماتی که با واژه «غابرين» در سوره صافات هم‌نشین شده‌اند:

- ماده غوی در آیه ۳۲؛

- ماده کبر در آیه ۳۵؛

- ماده ظلم در آیات ۲۲ و ۶۳؛

- ماده ضلّ در آیه ۷۱؛

- ماده فتن در آیات ۶۳ و ۱۶۲؛

- ماده زین در آیه ۶.

بنابراین مجموع کلماتی که در شش سوره اعراف، حجر، شعراء، نمل، عنکبوت و صافات با واژه غابرین هم‌نشین شده‌اند عبارت‌اند از: غوی، کبر، ظلم، ضلّ، سوء، فتن، قعد، نصح و زین که تنها در سوره اعراف تمام این واژگان با غابرین هم‌نشینی درون‌سوره‌ای داشته و در سایر سُور برخی از آن‌ها هم‌نشین شده‌اند. در ادامه به بررسی هر یک از این واژگان خواهیم پرداخت.

۳. ۲. ۱. ریشه «غوی»

از معانی که در معنای این ماده بیان شده، گمراهی و نرسیدن به مقصود است. (جوهری، ۱۴۰۷: ۶/ ۲۴۵۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵/ ۱۴۰) همچنین بیان شده غویّ و غوایة به معنی رفتن به راه هلاکت است. اگر چه برخی معانی همچون ضلالت، نومیدی و جهل ناشی از اعتقاد فاسد و در معنای آن بیان شده است، اما ضلالت به معنی گمراهی است و غویّ، علاوه بر مفهوم گمراهی، رفتن در راه هلاکت را نیز افاده می‌کند. به عبارت دیگر ضلّ ممکن است بی‌هدف باشد یا در راه هلاکت، ولی غوایت آن است که فقط در راه هلاکت باشد. (قرشی، ۱۳۰۹: ۵/ ۱۳۱)

طبرسی نیز در بیان معنای غویّ، ذیل آیه «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره ۲۵۶) به معنای هلاکت اشاره کرده و می‌گوید: «غَوَى يَغْوَى غِيًّا وَ غَوَايَةً» به معنای حرکت در طریق هلاکت است. سَلَكَ طَرِيقَ الْهَلَاكِ یعنی راه هلاکت در پیش گرفت. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶/ ۱۲۲)

راغب بیان می‌کند:

غَوَى به معنای جهلی است که از اعتقاد فاسدی نشئت گرفته است، زیرا جهل انسان گاهی بر مبنای هیچ اعتقادی نبوده و گاهی ریشه در اعتقادات فاسدی دارد که به آن غَوَى اطلاق می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۶۲۰) همان‌طور که اشاره شد، برخی نیز «غوی» را به معنای ضلالت گمراهی گرفته و در

توضیح عبارت «غوی الرجُل» می‌گویند: آن مرد را گمراه کرد؛ و یا در عبارت «اسْتَعْوَاهُ بِالْأَمَانِي الْكَاذِبَةِ»، یعنی او را با وعده‌های پوچ فریب داده و گمراهی او را خواست. (فرهنگ ابجدی، ۶۲) صاحب «تهذیب اللغه» غوی را به معنی فساد می‌داند. (ازهری، ۱۴۲۱: ۸/ ۱۸۶)

در تفاوت میان «فساد» و «غی» گفته شده، هر غیّی قبیح است، اما ممکن است هر فسادی قبیح نباشد، مانند فاسد شدن میوه که دلالت بر تغییر طعم، رنگ و مزه آن دارد، اما چنانچه گفته شود فلان شخص فاسد است، این جمله اقتضا می‌کند که او فاجر یا فاسق بوده و علاوه بر قبیح، دلالت بر فساد مذهب و اعتقاد نیز می‌کند. (عسکری، ۱۹۹۸م: ۲۰۸) صاحب «مقایس اللغه» نیز دو اصل را در معنای ماده غوی ضروری می‌داند؛ یکی خلاف رشد و اظلام امر و دیگری فساد شیء. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴/ ۳۹۹)

بنا بر آنچه ذکر شد می‌توان براینده مفاهیم موجود در «غی» را چنین بیان کرد:

غیّ عبارت است از حالتی از سرگشتگی که با جهل ناشی از اعتقاد فاسد همراه بوده و موجب فساد و هلاکت فعل و سرنوشت انسان خواهد شد. طبق این معنا تا حد بسیار زیادی ارتباط معنایی میان مفهوم غابریّن با غوی وجود دارد، چرا که باقی ماندگان در عذاب نیز افرادی بودند که اعمال ناپسندی که ریشه در اعتقادات فاسد داشت را مرتکب می‌شدند و همین موجب فساد و هلاکتشان در عذاب گردید. زن حضرت لوط نیز با او نجات نیافت و شیطان او را نیز در زمره قوم از اغوا شدگان قرار داد. در واقع خداوند همسر او را با دیگر هلاک‌شوندگان به هلاکت رسانید، زیرا او منافق بود و به همراه دشمنان شوهرش، علیه او توطئه می‌کرد. (مغنیه، ۱۳۸۵: ۴/ ۷۴۷)

۳. ۲. ۲. ریشه «جرم»

برخی تنها معنای موجود در واژه جرم را قطع کردن می‌دانند. (جوهری، ۱۴۰۷: ۵/ ۱۸۸۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲/ ۹۰) و برخی در تبیین آن به مفهوم عبارت «قطع

الثَّمَرَةُ عَنِ الشَّجَرِ اشاره کرده‌اند. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۱۹۲) و گناه را بدان سبب جرم گویند که شخص را از سعادت و رحمت خدا قطع می‌کند و گناهکار را مجرم گویند، زیرا در اثر گناه، خود را از رحمت و سعادت و راه صحیح انسانیت جدا می‌کند. (قرشی، ۱۳۰۹: ۲۸/۲)

آنچه در ماده «جرم» وجود دارد نظر به «ذنب» و «اثم» است، با این ویژگی که قطع‌کننده مسیر انسان باشند. (طریحی، ۱۳۷۵: ۲۸/۶) اصل در این ماده قطع کردن خلاف اقتضای حق است، و به مناسبت همین معنا در مواردی مختلفی از جمله ذنب استعمال شده است، زیرا مهم‌ترین سبب انقطاع بنده از خداوند به وسیله عصیان، و گناه است. (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۷۵/۲) با توجه به همنشینی درون سوره‌ای مجرمین با غابریں در دو آیه از سوره حجر و با تبیین معنای لغوی ریشه جرم، می‌توان چنین برداشت کرد که غابریں نیز مجرمینی بودند که با انجام گناه و عمل زشت لواط، زمینه رحمت و سعادت خداوند را از خود قطع نموده و در مقابل شرایط نزول هرچه زودتر عذاب را فراهم آوردند.

۳.۲.۳. ریشه «کبر»

کبر حکایت از بزرگ بودن امر می‌کند. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۵۳/۵) و معنای عظمت در آن وجود دارد. (عبّاد، ۱۴۱۴: ۲۵۶/۶) طریحی می‌گوید: مُتَكَبِّرٌ کسی است که خود را در چیزی بزرگ می‌پندارد که حقیقتاً بزرگ نیست. (طریحی، ۱۳۷۵: ۲۴۰/۳)

در کتاب مفردات چنین آمده است:

اِسْتِكْبَارٌ، دو وجه محمود و ناپسند دارد: اول این است که انسان قصد کند و بخواهد که بزرگ شود و اگر این حالت در مورد چیزی که لازم و واجب می‌شود یا در مکان و زمانی که بزرگی و استکبار در آن واجب است باشد آن استکبار، محمود و پسندیده است. دوم، استکبار در افزون طلبی، و

برتری جویی به طوری که از نفس و وجود او، چیزی که شایسته او نیست و از آن او نیست آشکار شود که این استکبار، مذموم و ناپسند است. ماده «کبر» به معنی سنگینی نیز می‌آید که نوعی از بزرگی است، مثل «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» (شوری: ۱۳) گران و سنگین است بر مشرکان آنچه آن‌ها را بدان می‌خوانید. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۲۹۳/۳)

ریشه کبر در رابطه با انسان معنای خود بزرگ بینی را دارد، آن‌گاه که با دیگران مقایسه شود. تَكْبَرُ الْأَمْرَ: آن امر را بزرگ یافت یا بزرگ شمرد. (بستانی، ۱۳۷۵: ۶۴) مصطفوی «کبر» را مقابل «صغر» می‌داند. (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۱۷/۱۰)

همنشینی درون سوره‌ای کبر و غابریں در سه سوره (۱۲ آیه) اتفاق افتاده است. با توجه به تبیین معنای لغوی ریشه کبر و توجه به این نکته که نسبت به غابریں و باقی ماندگان در عذاب، قطعاً مفهوم کبر مذموم مراد است، می‌توان چنین تبیین نمود که قوم لوط نیز با افزون طلبی و برتری جویی خود نسبت به پیامبرشان و همین‌طور زیبا انگاری اعمال سوءشان حالتی از کبر را در خود ایجاد کرده بودند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۶: ۱۷۳/۹) که همین استکبار مانع از قبول حرف حق، کنار گذاشتن اعمال ناشایست و تبعیت نکردن از ولی خدا گردید.

۳. ۲. ۴. ریشه «ظلم»

اصل در این ماده قرار دادن شیء در غیر موضع خود است. (جوهری، ۱۴۰۷: ۵/۱۹۷۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۷۳/۱۲؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵: ۱۰۶/۴) از معانی ظلم می‌توان به ناقص کردن حق اشاره کرد. (قرشی، ۱۳۰۹: ۲۷۰/۴)

واژه «ظُلْمَةٌ» به جهل و نادانی و شرک و فسق تعبیر می‌شود، همان‌طور که واژه نور به ضد آن‌ها یعنی علم و خداپرستی و پاکدامنی تعبیر شده است. خدای تعالی گوید: «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» - (بقره، ۲۵۷)؛ «أَنْ أُخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم: ۵) (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۵۲۲)

صاحب تاج العروس در تبیین ماده «ظلم»، آن را تصرّف در ملک غیر و تجاوز از حدّ می‌داند. (زیبیدی، ۱۷/ ۴۴۷) البته ابن فارس دو اصل را در ظلم لازم می‌داند؛ اول معنای خلاف نور و اصل دوم مانند نظر آقای جوهری است که عبارت باشد از قرار دادن شیء در غیر موضع خود. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳/ ۴۶۸) اصل در این ماده، اضاعه حق و عمل بر مبنای نابرابری است. عظیم‌ترین ظلم، ظلم به نفس خویش است، چرا که مرجع تمام انواع ظلم خواهد شد. (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۷/ ۱۷۱) همنشینی درون سوره‌ای ریشه ظلم و کلمه غابریں در شش سوره (۳۱ آیه) به چشم می‌خورد. با توجه به روشن شدن حقیقت معنای ظلم، می‌توان چنین تبیین نمود که غابریں (قوم لوط) مصداق حقیقی ظالمین هستند، چرا که با ترک ازدواج با زنان و اقدام به همجنسگرایی، شیء را در غیر موضع خود قرار داده و حق را ناقص کردند. همچنین با انجام اعمالی برخاسته از جهل و نادانی از حدود تجاوز نمودند.

۳. ۲. ۵. ریشه «ضَلَّ»

یکی از واژگانی که علاوه بر همنشینی با واژه غابریں در معنا قرابت با آن دارد ماده «ضَلَّ» است. در مقدمه «الادب» آمده است، ضَلَّ «ضَلَّ مِنَ الطَّرِيقِ» یعنی از مسیر خارج شد. (زمخشری، ۱۳۸۶: ۱۰۶) و «ضَلَّ الشَّيْءُ» یعنی آن شیء را ضایع، تباه (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۸/ ۷) یا هلاک کرد. (جوهری، ۱۴۰۷: ۵/ ۱۷۴۸)

ابن فارس نیز قریب به کلام فراهیدی، معتقد است، ضَلَّ به معنای ضایع کردن شیء و استفاده از آن در غیر مسیر حقّ می‌باشد. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳/ ۳۵۶) در مجموع ضلال و ضلالت به معنی انحراف از حق است. (قرشی، ۱۳۰۹: ۴/ ۱۹۲) ضَلَّ به معنای عدول از راه مستقیم و در یک معنای عام به عدول و خروج از هر منهجی گفته می‌شود. در این عدول تفاوتی میان فعل عمدی و سهوی، کم یا زیاد نیست. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۵۰۲) البته صاحب لسان العرب از تعریف به

اضداد استفاده کرده و ضلّ را ضدّ هدایت و رشاد می‌داند. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/۳۹۰) فقدان دلالت به مقصود که از لوازم آن، خطا، ذهاب فی غیر حقّه، عدول از طریق، ضیاع و غوایت است. (مصطفوی، ۱۴۰۴: ۳۸/۷)

واژگان ضلّ و غابریّن در ۴ سوره (۲۲ آیه) همشینی درون سوره‌ای دارند. ماده ضلّ و کاربردهای واژه غابریّن در قرآن، قرابت معنایی زیادی را می‌رسانند، با این تفاوت که در معنای ضلّ تنها خروج از مسیر، انحراف از حق و ضایع شدن وجود دارد (قرائتی، ۱۳۸۸: ۴/۱۱۲)، اما طبق استعمالات قرآنی مطرح شده در غابریّن، این کلمه دلالت بر باقی ماندن در عذاب می‌کند، به گونه‌ای که آن خروج توأم با هلاکت و نتیجه مواردی همچون سوء اختیار انسان، عمد و نشئت گرفته از اعتقاد فاسد باشد.

۳. ۲. ۶. ریشه «سوء»

ریشه «س و ء» از واژگان پربسامد قرآنی است که مجموعاً ۱۶۷ بار در قرآن به کار رفته است. به طور کلی سه دیدگاه مهم در مفهوم این واژه میان لغت شناسان وجود دارد:

۱. اولین دیدگاه در معنای سوء این است که آن را به معنای هر چیز زشت و قبیح بدانیم. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۷/۳۲۷؛ ازهری، ۲۰۰۱م: ۱۳/۸۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۴۱؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۳/۳۴۸)
۲. دومین دیدگاه، کاربرد سوء در مفهوم اسمی جامع است که شامل همه مریضی‌ها، آفات و شرور خواهد بود. (شرتونی، بی تا: ۱/۵۵۴؛ ابن سیده، ۱۴۲۱: ۸/۶۳۴؛ زمخشری، ۱۴۱۹: ۱/۴۸۰)

۳. سومین معنایی که برخی دیگر از لغت‌شناسان برای سوء نام برده‌اند، مفهوم حزن و اندوه بوده که نقیض سرور و شادی است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱/ ۹۵؛ جوهری، ۱۴۰۷: ۱/ ۵۵؛ مختار عمر، ۱۴۲۹: ۲/ ۱۱۲۷)

ماده سوء و واژه غابریں در ۳ سوره (۱۴ آیه) همشینی درون سوره‌ای دارند. طبق سه دیدگاهی که در معنای ماده سوء بیان شد، می‌توان همان مفهوم قبح در هر امری را به عنوان معنای جامع در نظر گرفت که حصول آن سبب حزن و اندوه در حال حاضر یا آینده خواهد شد. بنابراین از این جهت می‌توان میان مفهوم جامع ماده سوء با واژه غابریں، ارتباط برقرار نمود. غابریں که همان قوم لوط و باقی ماندگان در عذاب می‌باشند، سبب غابریں شدنشان انجام اعمال قبیحی بود که در رأس آن‌ها عمل همجنسگرایی رواج داشت. این عمل قبیح و زشت که عاقبت موجب حزن و اندوه قوم شد همان مفهوم جامع موجود در سوء است که از این جهت با غابریں و احوالشان مرتبط است.

۳. ۲. ۷. ریشه «فتن»

صاحب «صحاح اللّغه» و «مجمع البحرین» معتقدند اصل مادّه «فتن» در کلام عرب به معنای امتحان، اختبار و ابتلاء می‌آید، اما به تفاوت میان آن‌ها اشاره‌ای نمی‌کنند. (جوهری، ۱۴۰۷: ۶/ ۲۱۷۵؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۶/ ۲۹۱) اصل «فتن» گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی آن از ناخوبی آشکار شود. مانند این قول خداوند که فرمود: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ». (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۶۲۳؛ فیومی، ۱۴۰۵: ۲/ ۶۹۹)

عسکری در اصل معنایی فتن با راغب هم عقیده است، اما در تفاوت میان فتنه با اختبار، ابتلاء و امتحان می‌گوید:

میان فتنه با اختبار، ابتلاء و امتحان تفاوت است. فتنه خالص را از ناخالص جدا کرده و موجب روشن شدن حق از باطل می‌شود. از این جهت از اختبار بسیار بلیغ‌تر و شدیدتر است، زیرا در اختبار تنها سخن از کسب اطلاع نافذ است. ابتلاء نیز از ماده «بلو» به معنی مطلق ایجاد تحول و دگرگونی است که ممکن است ابتلاء با خیرات باشد یا با شرور. امتحان از محن به معنای سختی و جدیت در عمل است تا خیر و نتیجه حاصل گردد. (عسکری، ۱۹۹۸م: ۲۱۱)

در کتاب «التحقیق» دو قید در معنای ماده فتن مطرح شده است. اول هر آنچه موجب اختلال در امور یا فکر و اراده انسان گردد و دوم اضطراب ناشی از حوادث و اتفاقات گوناگون که آرامش را از انسان سلب نماید. (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۲۳/۹)

ماده فتن و واژه غابریں در ۴ سوره (۷ آیه) همنشینی درون سوره‌ای دارند. با توجه به اصل معنای مطرح شده در ماده فتن، که همان گذاشتن طلا در آتش برای جدا کردن خالص از ناخالص است، می‌توان معنای این ریشه را در جریان قوم لوط جستجو نمود، زیرا این قوم سالیان متمادی با اندازهای حضرت لوط، نعمات مادی، عقل و اختیار مورد فتنه و امتحان قرار گرفتند و همچنان به اعمال ناشایست خویش ادامه دادند و در این میان تنها اهل حضرت لوط که شامل دو خترش (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴/۶۸۵) یا طبق برخی اقوال برخی از مردم و پیروانش بودند (به غیر از همسرش که او نیز همفکر و همراه قوم بود) (فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۴/۳۱۲) نجات یافتند و به این ترتیب خالص از ناخالص جدا شد.

علامه طباطبایی معتقد است وقتی خداوند تنها از نجات حضرت لوط علیه السلام و برخی از اعضای خانواده‌اش سخن می‌گوید، این نشان می‌دهد که هیچ‌کس از آن قوم به او ایمان نیاورده بود. مؤید این برداشت آن است که فرشتگان وقتی به سراغ این قوم می‌رفتند گفتند: «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ». (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۸/

اصل در این ماده، جلوس در مقابل قیام و نقیض آن است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳/ ۳۵۷؛ مصطفوی، ۱۴۰۲: ۲۹۷/۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۶۷۸) طبق تعریف نخست جلوس و قعود دارای اشتراک معنایی هستند. (زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۹۴/۵) و «قَاعِدٌ» به شخص تن‌آسا و تبلی اطلاق می‌شود می‌شود که در کارها باز می‌ماند. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۲۲۵)

در آیه ۹۵ سوره نساء که به این معنای قعود اشاره شده است، آنجا که می‌فرماید: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ».

ماده «قعد» و واژه غابرین تنها در یک سوره و دو آیه همنشینی درون سوره‌ای دارند. خداوند در آیه «لایستوی القاعدون...»، از قاعدون، خانه‌نشینان را اراده کرده است. از طرف دیگر بیان شد معنای عزم و اراده که یکی از معانی مطرح در مفهوم قیام است. (قرشی، ۱۳۷۱: ۴۷/۶) بنابراین با نظر به تقابل معنایی قعود و قیام، حاصل قعود در عزم و اراده و اعمال صالح، که به تبع قعود ابلیس در مسیر مستقیم انسان به وجود می‌آید، چیزی جز گمراهی انسان و قرار دادن وی در زمره باقی ماندگان در عذاب (غابرین) نخواهد بود، چرا که قوم لوط نیز نسبت به تبعیت از رسول خدا از قاعدون به شمار رفته و عزمی برای قیام و ترک اعمال ناشایست خویش نداشتند. و همین امر زمینه باقی ماندن ایشان در عذاب را فراهم نمود.

ماده «زَیْنٌ» در مقابل «شین» قرار می‌گیرد. (جوهری، ۱۴۰۷: ۲۱۳۲/۵) و شین عبارت است از هرگونه زشتی و بی‌آبرویی. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳۸۷/۷) صاحب کتاب «مفردات» می‌گوید: زینت حقیقی آن است که در همهی احوال، ثابت و دائمی باشد و در دنیا و آخرت باعث زشتی و خواری انسان نشود. اگر چیزی

به صورت مقطعی زینت باشد، و زینتش استمرار نداشته باشد، وجهی از وجوه شین خواهد بود. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۳۸۸)

همچنین معنای حُسن شیء و تحسین نیز برای زین بیان شده است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴۱/۳) صاحب «تاج العروس» معنای تحسین در زینت را به این می‌داند که شیئی را با شیء دیگر که عبارت باشد از لباس، طلا یا ... زیبا نمایند. (زبیدی، ۱۴۱۴: ۲۶۷/۱۸) اصل در این ماده حسن در ظاهر است؛ مساوی است که در امر مادی باشد یا معنوی و یا در اثر علاقه و تخیل باشد. (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۱۴/۲۴۷) ماده زین و واژه غابرین در ۵ سوره (۱۲ آیه) همنشینی درون سوره‌ای دارند. با توجه به معنای مطرح شده در ماده زین، یکی از مهم‌ترین ابزار شیطان در اغوای مؤمنین، جلوه دادن به افعال قبیح و تزیین نمودن مادیات در نظر انسان است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۶۱/۱۶) تا از این طریق سبب گمراهی افراد گردد. در رابطه با قوم لوط نیز این معنا کاملاً مشهود است، چرا که شیطان با زینت دادن عمل زشت همجنسگرایی در نظر آنان، باعث شد که این قوم به نجات دست نیافته و طبق تصریح قرآن، غابرین در عذاب الهی گردیدند.

۴. تحلیل و بررسی

قابل انکار نیست که قرآن معانی و مفاهیم جدیدی را بر دامن واژگان عربی قرار داد که پیش از آن سابقه نداشت. از این رو هرچند که واژه‌های قرآن از زبان اقوام و قبایل گرفته شده، در بسیاری از موارد معانی لغوی و عرفی آنان مورد نظر نمی‌باشد. ابوهلل در «الاولل» ۲۰ واژه را ذکر کرده و اشاره می‌کند اولین فضایی که این واژگان در آن استعمال شده‌اند قرآن بوده است. کلمات فاسق و منافق از این قبیل‌اند. (کلباسی، ۱۳۸۴: ۴۲) بنابراین باید قبول کرد که گاهی اوقات آنچه در زبان عربی آمده متفاوت از استعمال قرآنی آن واژگان است، چرا که هر علمی مقرون با

پیدایش خود، مفاهیم نو و بار معنایی تازه‌ای را به کلمات می‌دهد و قرآن نیز از این اسلوب خارج نمی‌باشد.

بنابراین زبان قرآن تنها زبان عرف عام نبوده، بلکه با گرفتن واژگان از زبان عمومی و بخشیدن مفاهیم نو به آن‌ها، عرف خاصی را هم ایجاد کرده است. البته این قاعده منحصر در قرآن نیست، بلکه هر علمی با توجه به احتیاجاتی که دارد، واژه‌هایی را از زبان عمومی وام می‌گیرد و با استعمال آن‌ها در موارد جدید، معانی بدیعی را به آن‌ها می‌افزاید.

در عرف خاص قرآن نیز گاهی تغییراتی در معانی واژگان به وجود می‌آید که شکستن ساختار معنایی واژه در آن‌ها کاملاً مشهود است. برای مثال در بیان توصیف‌های مادی از خداوند به واژگانی همچون تکلم، سمیع، بصیر و عباراتی همچون «جاء ربک»، «استوی علی العرش»، «یاده مبسوطان» و [...]؛ اشاره شده است. همچنین قرآن کریم در بیان حقایق عالم در قالب تمثیل، مثل عالم ذر، عصیان آدم علیه السلام و خروج از بهشت (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۳۸/۱)، عرضه امانت به آسمان و زمین و [...]؛ خبر دادن از عالم پس از دنیا، خصوصاً روز قیامت و مواقف محشر، لذات بهشتیان، عذاب‌های دوزخیان و [...] اشاره کرده است.

نکته قابل توجه آن است که پس از شکل‌گیری اصطلاحات در هر بخش، تحقیق و مطالعه در موضوعات آن حوزه باید با در نظر گرفتن مفاهیم تازه‌ی آن قسمت صورت بگیرد. از این رو، همان طور که اگر کسی بخواهد متون پزشکی و [...] را درک کند ناچار از آشنایی با فرهنگ اصطلاحات پزشکی است، برای فهمیدن قرآن نیز باید با فرهنگ دین و اصطلاحات آن آشنا بود. (شاکر، ۱۳۸۲: ۱۱۹)

آری، عرف خاص قرآنی، ثمره معنایی جدیدی را به واژگان اعطاء کرده که لازم است از مسیر کاربرد قرآنی این واژگان، روایات منقول از ائمه معصومین علیهم السلام، شیوه نگاه دین به مسائلی همچون ربوبیت، نبوت، معاد و همچنین روح قوانین حاکم بر

شریعت، آنان را کشف کرد. برای نمونه قرآن کریم گاهی کلمات را بدون تحول معنایی و با همان مفهوم سابقی که در عرف به کار می‌رفته استعمال کرده است، با این تفاوت که به ظرافت‌های معنایی واژگان توجه ویژه می‌کند. مثل «ریب» و «شک» که اولی شک با تهمت است و دومی در برابر یقین (عسکری، ۱۹۹۸م: ۹۲) واژه غابریں در قرآن یک حقیقت قرآنی پیدا کرده و مطابق برداشت مشهور مفسران و مترجمان برای «باقیمانندن در عذاب» یا «باقیمانندن در میان کفار» یا «باقیمانندگان در میان اهل هلاکت» بکار رفته است. جالب است که در قرآن برای غابریں هیچ مضاف الیه، صفت یا جار و مجروری بکار گرفته نشده است، اما از سوی دیگر همه مفسران و مترجمان واژه‌ای را در تقدیر گرفته اند مثل: در عذاب، در میان هلاک شدگان، در میان کفار و [...] . ظاهراً معنای غابریں در قرآن دارای لطافت معنایی خاصی است که در زبان عربی لحاظ نشده است و مترجمان برای معادل‌یابی این واژه ناچار از کمک گرفتن ترکیبی وصفی، اضافی و یا جار و مجرور شده‌اند.

طبق یافته‌های تحقیق، واژگانی که با غابریں همنشینی درون‌آیه‌ای دارند عبارت‌اند از: ماده نجات، عجز، قَدْر، ضاق، خوف که در مفاهیمی همچون ناتوانی، تنگنا، سختی، ترس و اندوه با کاربرد قرآنی واژه غابریں اشتراک دارند. همچنین از میان واژگانی که همنشینی درون‌سوره‌ای با غابریں دارند، ریشه‌هایی همچون غوی (غاوین)، کبر (مستکبرین)، ظلم (ظالمین)، ضلّ (ضالین)، قعد (قاعدین)، به تبیین مصادیق واژه غابریں پرداخته و واژگان سوء، فتن، و زین به عنوان توصیف‌گر معنایی واژه غابریں ایفای نقش می‌کنند.

بنابراین، برآیند بررسی هم‌نشینی‌های درون‌آیه‌ای و درون‌سوره‌ای غابریں بیانگر این است که استعمال قرآنی این واژه، متضمّن بار معنایی منفی که برخاسته از افراد تحت شمول این واژه است می‌باشد. قومی که متصف به صفت غابریں شده‌اند، در بردارنده مجموعه‌ای از صفات و افعال ناپسند می‌باشند که هم‌نشینی‌های این واژه

حکایتگر آن‌ها می‌باشند. بنابراین به نظر می‌رسد، اکتفاء به معادل‌هایی همچون باقی‌ماندگان، جاماندگان و بازماندگان که عموماً در ترجمه‌ها بدان‌ها اشاره شده است، برای جایگزینی واژه‌ی غابرین مناسب نباشند. از این رو بهتر است معادل «بدنامان» را به جای آن قرار داد، تا تمام توصیف‌ها و مصادیق ناپسندِ همنشین واژه غابرین را دربرگرفته و معنای برجای ماندن اثر، که در ریشه‌ی «غبر» وجود دارد، با باقی ماندن نام بد که اثر نامناسب رفتار زشت قوم لوط بود بر ایشان ماندگار گردد. علاوه بر تمامی این مباحث، نگارندگان بر این باورند که با تدبّر در واژگان قرآن، این نتیجه حاصل می‌شود که گاه قرآن واژگان را از مفاهیم پیشین جدا کرده و در معانی کاملاً بی‌سابقه و بدون هیچ رابطه‌ی محسوس با معانی سابق به کار برده است. اما نکته‌ای که در این بین قابل تأمل بوده، این است که اگرچه این واژگان بدون سابقه قبلی و رابطه ظاهری با معانی قبلی وضع شده‌اند، اما قابلیت تحمل بار معنایی جدید را دارند که واژه «نشوز» از این قبیل است.

نتیجه:

۱. جستجوی داده‌های قرآنی نشان داد که ریشه‌هایی همچون نجات، عجز، قدر، ضاق، خوف و حزن، همنشین‌های درون آیه‌ای با واژه غابرین هستند.
۲. به جز نجات که بیانگر معنای متقابل با کاربرد غابرین است، سایر واژگانی که با غابرین هم‌نشینی درون آیه‌ای دارند، در مفاهیمی همچون ناتوانی، تنگنا، سختی، ترس و اندوه با کاربرد قرآنی واژه غابرین اشتراک دارند.
۳. واژگان همنشین مرتبط با واژه غابرین با رویکرد درون‌سوره‌ای شامل ریشه‌هایی همچون غوی، کبر، ظلم، ضلّ، سوء، فتن، قعد و زین می‌باشند.
۴. واژگانی که با غابرین همنشینی درون‌سوره‌ای دارند، هر کدام از طریق تبیین مصداق یا توصیف واژه غابرین به کشف روابط مفهومی واژه می‌پردازند.

۵. واژگان غوی، کبر، ظلم، ضلّ، قعد در مصادیق غاوین، مستکبرین، ضالّین و قاعدین به تبیین مصادیق واژه غابریین می‌پردازند.

۶. واژگان «سوء»، «فتن»، و «زین» به توصیف واژه «غابریین» می‌پردازند. بنابراین به نظر می‌رسد صرف معادل‌هایی همچون باقی ماندگان، جاماندگان و بازماندگان که عموماً در ترجمه‌ها بدان‌ها اشاره شده است در جایگزینی غابریین کافی نباشد و بهتر است معادل «بدنامان» را به جای آن قرار داد، تا تمام توصیف‌ها و مصادیق ناپسند را که در روابط مفهومی غابریین وجود دارند در برگیرد. همچنین معنای برجای ماندن اثر که در ریشه غبر وجود دارد، با برجای ماندن نام بد که اثر منفی افعال و رفتار ناپسند قوم لوط بود تا همیشه تاریخ بر ایشان جاودان بماند.

منابع:

- قرآن کریم
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
 - ابوحیان، محمد بن یوسف (۱۴۲۰)، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دارالفکر.
 - أزهري، محمد بن احمد (۱۴۲۱)، تهذیب اللّغه، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
 - اسنوی، محمد بن حسن (۱۳۱۰)، حياه القلوب فی کیفیه الوصول الی المحبوب، قاهره: [بی‌نا].

- الزبیر، محمد (۱۹۹۱م)، سجل أسماء العرب، بیروت: جامعه السلطان قابوس.
- انصاری، عبدالله بن محمد (۱۴۰۸)، منازل السائرین، بیروت: [بی‌نا].
- ایزوتسو، توشی‌هیکو (۱۳۶۱)، ساختمان مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: قلم.
- بستانی، فواد افرام (۱۳۷۵)، فرهنگ ابجدی، چ ۲، تهران: اسلامی.
- پالمر، فرانک (۱۳۶۶)، نگاهی تازه به معنی‌شناسی، ترجمه کورش صفوی، تهران: مرکز.
- جرجانی، علی بن محمد (۱۴۱۱)، التعریفات، قاهره: [بی‌نا].
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷)، صحاح اللغه، بیروت: دارالعلم.
- جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۹)، تسنیم تفسیر قرآن کریم، قم: نشر اسراء.
- حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰)، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الكلوم، دار الفکر.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۰۴)، مفردات الفاظ القرآن، تهران: دفتر نشر کتاب.
- زبیدی، محمد (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، محقق/ مصحح: علی شیری، بیروت: دارالفکر.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۳۸۶)، مقدمة الأدب، تهران: موسسه مطالعات اسلامی.
- شاکر، محمد کاظم (۱۳۸۲)، مبانی و روش‌های تفسیری، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
- شرتونی، سعید (۱۴۰۳)، أقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی.

- شفیع زاده، مرضیه و همکاران (۱۳۹۳)، معنانشناسی کلمه در قرآن با تأکید بر روابط همنشینی و جانشینی، پژوهش‌های قرآن و حدیث.
- صاحب، اسماعیل بن عبّاد (۱۴۱۴)، المحيط فی اللّغه، بیروت: عالم الكتاب.
- صفوی، کورش (۱۳۷۷)، زبان‌شناسی و ادبیات، تهران: هرمس.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰)، المیزان فی تفسیر القرآن، چ ۲، بیروت: [بی‌نا].
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چ ۳، تهران: ناصر خسرو.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، چ ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طریحی، فخر الدّین بن محمّد (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، محقق/مصحح: احمد حسینی اشکوری، چ سوم، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
- عمید، حسن (۱۳۵۸)، فرهنگ عمید، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۷۶)، زبان قرآن، تهران: علمی و فرهنگی.
- فراهیدی، ابو عبدالرحمان خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، کتاب العین، چ ۲، قم: دار الهجره.
- فیروزی آبادی، محمدبن یعقوب (۱۴۱۵)، القاموس المحيط، بیروت: دار الکتب العلمیّه.
- فیومی، احمدبن محمّد (۱۴۰۵)، المصباح المنیر، قم: دارالهجره.
- قرائتی، محسن (۱۳۸۸)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

- قرشی بنابی، علی اکبر (۱۳۰۹)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۴۰۸)، الرساله القشیریّه، بیروت: [بی‌نا].
- کراجکی، ابوالفتوح (بی‌تا)، کنز الفؤاد، بی‌جا، نرم افزار المكتبه الشامله.
- کلباسی، مجتبی (۱۳۸۴)، مهارت‌های بیان تفسیر، قم: نشر روح.
- مدنی، علی‌خان بن احمد (۱۳۸۴)، الطراز الاوّل و الكناز لما علیه من لغه العرب، مشهد: موسسه آل البيت .
- مصطفوی، حسن (۱۴۰۲)، التّحقیق فی کلمات القرآن، تهران: مرکز الكتاب للتّرجمه و التّشر.
- مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴)، التفسیر الکاشف، قم: دار الكتاب الاسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، ج ۱۰، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- وزیرنیا، سیما، زبان شناخت، تهران: قطره.
- هارلند، ریچارد (۱۳۸۰)، ابرساخت‌گرایی (فلسفه ساخت‌گرایی و پسا ساخت‌گرایی)، ترجمه فرزانه سجودی، تهران: انتشارات سوره مهر.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۶)، تفسیر راهنما، قم: بوستان کتاب.

